

## موضوع و مرجع امنیت

نویسنده: آر. والکر

ترجمه: مرادعلی صدوقی

امروزه تحت چه شرایطی می‌توان پیرامون آنچه در زبان سیاست مدرن به عنوان «امنیت» بدان رجوع می‌شود به تأمل و اندیشه پرداخت و ادعاهای معتبر و علمی درباره آن به عمل آورد؟

نظر به عدم قطعیت‌ها و جدال‌های کنونی پیرامون موضوعات و کلاً ماهیت و معنای امنیت، پاسخ به این پرسش از اهمیت اساسی برخوردار است. پاسخ‌های واضح به این پرسش بستگی به میزانی دارد که نظریه‌های مدرن امنیت با رجوع به ساختارها و اعمال دولت مدرن، تعین‌های روابط سیستمی - که دولت‌ها در آن با یکدیگر تعامل می‌کنند - و تحولات تاریخی‌ای که این ساختارها، پراکتیک‌ها و تعین‌ها در طی تاریخ از طریق آنها متحول شده‌اند، صورت‌بندی گردیده‌اند.

به باور عده‌ای از اندیشمندان، فهم این شرایط به تنهایی برای پاسخ به احساس فراگیر عدم قطعیت و تردید درباره امنیت، که منشاء تقاضاهایی برای سیاست‌های محسوس‌تر یا شرح‌های پیشرفته‌تر از رابطه بین امنیت و شرایط یا مقتضیات تاریخی در حال تحول شده است، کافی است. لیکن آن دسته از اندیشه‌های سیاسی که شدیداً روی ضرورت‌های مفروض دولت و نظام کشوری متمرکز می‌شوند، دارای محدودیت‌های آشکاری هستند.

اما، وفاق سنتی قوی پیرامون این مسأله که دولت پاسخی قانع‌کننده - و بنا به استدلال عده‌ای تنها پاسخ قانع‌کننده طبیعی و غیرقابل‌جدل - را به اکثر سؤالات بنیادی پیرامون ماهیت و جایگاه زندگی سیاسی<sup>1</sup> می‌دهد، مانع از آن می‌شود که محدودیت‌های فوق‌به‌طور نمایانی خود را نشان دهند و در نتیجه همچنان باقی می‌مانند.

<sup>1</sup>. political life

به علت فقدان هر گونه اتفاق نظر پایدار حول پاسخ‌های بدیل به مسأله امنیت و فقدان شواهد روشنی دال بر کفایت آنها برای شرایط و مقتضیات معاصر، وفاق فوق احتمالاً مقبولیت خود را همچنان برای مدتهای طولانی حفظ خواهد کرد. لیکن، پذیرش مقبولیت پاسخ آنها، به معنای پذیرش یک گفتمان معروف تکرارها و بازی متعارف و نهادینه اثباتها و نفی‌هایی است که فهم ما از امنیت را کم و بیش در جایی قرار می‌دهند که آنها فرض می‌کنند باید باشد. در واقع، نظریه‌های مدرن امنیت، علی‌رغم پیرند ظاهریشان با ادعاهای واقع‌بینانه درباره جهان آن‌طور که هست، هم در تعهداتشان و هم در تأثیراتشان اساساً هنجاری یا تجویزی هستند. اشکال گوناگون واقع‌گرایی سیاسی، که نقش بسیار مهمی در مشروعیت بخشی به سیاست‌های امنیتی معاصر دارند، واضح‌تر و روشن‌تر از شیوه‌ای که به ما می‌گویند «چیزها چگونه هستند»، اثباتاً به ما می‌گویند که چیزها چگونه باید باشند. به علاوه، این ادعاها همیشه یک اصل و قاعده بنیادین خرد سیاسی را نادیده می‌گیرند: چیزها دستخوش تحول می‌شوند.

در نتیجه، به نظر من شرایط اصلی‌ای که امروزه تحت آن می‌توان به نحو خلاقانه‌ای پیرامون امنیت اندیشید شامل موارد زیر است:

اول، شک و بدبینی نسبت به این ادعا که «دولت مدرن و نظام کشوری تنها راه مقبول پاسخ به سؤالات مربوط به زندگی سیاسی و امنیت را پیش روی قرار می‌دهد»؛  
دوم، آگاهی از ماهیت اساساً هنجاری (تجویزی) و در واقع، اساساً ایده‌آلیست ادعاهایی که پیرامون امنیت ملی به عمل می‌آیند؛

سوم، آگاهی نسبت به اینکه با فرض تحول دائمی چیزها، تحول فوق فقط به طریقی صورت نمی‌پذیرد که دیدگاه‌های هنجاری و تجویزی پیرامون دولت مدرن - که اصلاً مشغولیت ذهنی پیشینی به راه‌های سد کردن تحول در داخل مرزهای سرزمینی و کدهای قانونی دارند - پیش‌بینی می‌کنند.

چنین به نظر می‌رسد که ما با شتاب زیادی به تحول نزدیک می‌شویم و ناسازواری شرح‌های مدرن پیرامون امنیت (نظریه‌های مدرن امنیت) به طور نزدیکی با احساس و فهم ناسازوار ما از نحوه تحول واقعی چیزها پیوند دارد. در این بستر، باید انتظار تمسک نومی‌دنه به پاسخ‌هایی را دانست باشیم که حداقل این مزیت را دارند که در طی چند قرن به مرحله عمل رسیده‌اند و از طریق اقدامات مشروعیت بخش نهادهای بسیار قدرتمند جوامع مدرن، سامان یافته‌اند. همچنین، باید

انتظار نارضایتی و شورش علیه خشونت اعمال شده به نام پاسخ‌هایی که حامل اعتقاد کمتر و ابهام بیشتر و بیشتری هستند را داشته باشیم.

من، علی‌رغم نارضایتی از پاسخ‌های مدرن به مسأله امنیت، تا حد زیادی معترفم که نظر به عدم قطعیت‌های سیاسی و نظری (فکری) که همه ما در آن گرفتار آمده‌ایم، تمسک نویدانه به این پاسخ‌ها اجتناب‌ناپذیر است. لیکن، معتقدم اعتراض‌هایی که درباره ارتباط و پیوند بین نظریه‌های مدرن امنیت و اعمال خشونت توان‌فرسا در جهان مدرن به عمل می‌آیند، باید طوری جهت‌دهی شوند که منجر به پاسخ‌هایی قانع‌کننده‌تر به سؤالات مربوط به ماهیت و جایگاه زندگی سیاسی که دولت و نظام کشوری را تنها پاسخ طبیعی همبستگی برای آن پنداشته‌اند - شوند.

سؤالات پیرامون امنیت را نمی‌توان از سؤالات بنیادین نظریه سیاسی مجزا کرد. این پرسش‌ها پذیرای پاسخ‌های ساده‌ای نیستند. لیکن، لازم به نظر می‌رسد شرایطی که تحت آن می‌توان سؤالات سازنده و پُرباری را به عمل آورد باید به دقت واضح و روشن شوند.

### همه چیز و هیچ چیز

ادعاهای مربوط به امنیت به طور فزاینده‌ای، چه از لحاظ تحلیلی و چه از لحاظ بیانی، دارای یک جو ابهام و نادقیقی هستند. یک واژه‌ای که زمانی با ریتم و آهنگ تند (قاطع) برای انتقال قطعیت‌های رک و بی‌پرده بر زبان جاری شده، اکنون یا تهی از معنی شده یا لبریز از معنی. می‌توان گفت که ادعاها و گزاره‌های پیرامون امنیت، برای مدنه‌های طولانی بر مبنای یک ابهام و نادقیقی دلالتی و مصداقی رشد کرده‌اند. به طور بسیار بارز، انگاره‌های امنیت ملی به واقعیت‌ها و ضرورت‌هایی ارجاع داده شده‌اند که فرض شده همه به آنها اذعان دارند. لیکن باید گفت که این انگاره‌ها به کلیت‌ها و تعمیم‌های مبهمی درباره هر چیزی ارجاع داده شده‌اند. بخش عمده قوت بیانی و مشروعیت سیاسی گفتمان‌های مدرن امنیت، نهایتاً بر اساس رجوع به این کلان‌تعمیم‌ها و کلیت‌ها استوار است.

آنهایی که زمانی با صدای بلند می‌غریه‌تند که واقعیت‌های [فرضی] نظم بین‌المللی و ضرورت‌های دولت را باید جدی انگاشت، اکنون به مخفیگاه‌های پراکنده خود رجعت کرده‌اند، اما بعضی همچنان ایستادگی می‌کنند. حتی استعداد حرفه‌ای آنها در گرافه‌گویی و سخنان پر طمطراق نیز نتوانسته به ایجاد یک دیدگاه ژئوپلیتیکی ناقص کمک کند. با اینکه امروزه دانشجویان سیاست بین‌الملل، روابط بین‌الملل، مطالعات استراتژیک، تحقیقات صلح و نظایر آن پیوسته تشویق می‌شوند تا مفاهیم، نظریه‌ها و رویکردهای امنیتی «بدیلی» را بسط دهند که توان پاسخگویی به

شرایط در حال تحول تاریخی و ساختاری را داشته باشند، وضوح ضرورت این کار نمی‌تواند مشکل سخت تأمل پیرامون آنچه امنیت در حال حاضر امنیت می‌تواند یا باید در بر بگیرد را کاهش دهد. شناخت و درک پیش پا افتادگی نظری و اولویت‌های سیاسی گفتمان‌هایی که در طول دوره جنگ سرد ادعاهای پیرامون امنیت به عمل می‌آوردند، علی‌رغم مقاومت بازدارنده نهادها و رویه‌های عملی رشد یافته بر اساس این ساختمانهای فکری پیش پا افتاده، هرگز چندان کار سخت و مشکلی نبوده است. اما از مدتها پیش آشکار بوده است که مشکل بحث و اندیشه پیرامون امنیت به طرقتی دیگر، تنها ناشی از منافع نهادی و سیاسی حاکم نیست.

پرسش درباره شرایطی که اکنون تحت آن ما می‌توانیم به طور سودمند و سازواری درباره امنیت بیندیشیم و صحبت کنیم، در وهله اول، عبارت از پرسش درباره بسترهای اصلی بی‌واسطه تاریخی و ساختاری است. در اینجا، پایان جنگ سرد، نقطه عزیمت معین و خوبی برای ما فراهم می‌آورد. ارتدوکی‌های غالب جنگ سرد مدتها قبل از سال ۱۹۸۹ به طور وسیعی تهاجمی و تنفرانگیز شده بودند، اما امکان جمع دگرگونی‌های پیچیده تاریخی و ساختاری در یک سال پُر فرصت (سال ۱۹۹۱) نیز، شانس و فرصتی طلایی برای احیاء آرزوی دیرینه طرح «نظم نوین جهانی» فراهم کرد. در آن زمان، این بحث می‌توانست به تعیین جامع خطرات و بسترهای جدید بپردازد. پیکره‌بندی‌های ژئوپلیتیکی جدید، دگرگونی‌های منطقی‌ای و دیدگاه‌های پیش‌گویانه درباره برخوردهای فرهنگی، نومی، ایدئولوژیکی و اقتصادی و رشد نومی‌دانه افق‌هایی برای یافتن دشمنان جدید، چشم‌اندازی را ترسیم می‌کنند که در آن ادعاهای پیرامون امنیت بار دیگر گرایش به احاطه همه چیز و هیچ چیز را پیدا کرده‌اند. این زمان، کلیتهای مبهم به طور فزاینده‌ای تحت نماد «جهانی» صورت‌بندی می‌شوند تا «دولت - ملت».

در حالی که، بیشتر ادعاهای پیرامون امنیت، ضرورت‌های دولت، نظام کشوری و حاکمیت دولت‌ها را مورد پوشش قرار می‌دادند، گفته می‌شود که امروزه شرایط تاریخی در حال تحول نیازمند بینش‌ها و دیدگاه‌های وسیع‌تر و دامنه دارتر هستند. اینها در دو جهت کاملاً متفاوت امتداد می‌یابند، لیکن هر دو در برخورد مستقیم با ادعاهای دولت‌ها و آن وضعیتهای بالقوه اضطراری، که ادعاهای مدرن پیرامون امنیت نهایتاً متکی بر آنها هستند، می‌باشند.

اول، تقاضاهایی برای یک فهم وسیع‌تر و جامع‌تر از آنچه دقیقاً در شمول امنیت قرار می‌گیرد و همچنین از معنای ایمن بودن و چیزهایی که فرد باید در مقابل آنها ایمن باشد به عمل می‌آید. گفته می‌شود که بقای فیزیکی صرف کافی نیست و ندرت صرفاً و حتی اساساً از لوله تفنگ ساری نمی‌شود. بنابراین می‌توان معنای امنیت را با عطف به فرایندهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و

اکولوژیکی و همچنین با عطف به تهدیدات ژئوپلیتیکی از جانب قدرت‌های خارجی تعریف کرد. از این رو، اصرار می‌شود که تمایزهای ساختگی بین امنیت و توسعه شکسته شوند و برای اجتناب از تمایزهای ساده‌انگارانه بین صلح و جنگ، روی مفاهیمی چون خشونت ساختاری بیشتر کار شود. اکنون، بیشتر بازیگران دارای حاکمیت، بیم‌ها و ناامنی‌های خود را با زبان تجارت، ناپایداری و تکنولوژی‌های «باز تولید» انسانی بیان می‌کنند تا با زبان پادگانها و دانشکده‌های جنگ.

دوم و مهم‌تر اینکه، امروزه تقاضاهایی برای فهمی وسیع‌تر و جامع‌تر از مرجع امنیت<sup>۱</sup> به عمل می‌آید. یعنی، باید مشخص کرد که وقتی از امنیت بحث می‌شود، امنیت چه کس یا کسانی و یا امنیت چه چیزهایی مورد نظر است. همچنین تقاضاهایی برای شرح‌ها و نظریه‌های قانع‌کننده‌تر و جامع‌تری از امنیت انسان‌ها به طور کلی، نه فقط امنیت شهروندان دولت‌های خاصی، به عمل می‌آید. از این رو، در حال حاضر ما شاهد توسل به مفاهیمی نظیر امنیت دسته‌جمعی، امنیت مشترک و همچنین امنیت جهانی هستیم. این در حالی است که عموماً تصدیق می‌شود چنین مفاهیمی صرفاً بیانگر ناسازواری سیاسی ادعاهای مربوط به دسته‌جمعی، مشترک و جهانی هستند.

آنچه معمولاً این تقاضاها را تقویت می‌کند، شرح‌هایی از ماهیت دگرگون‌شونده عصر مدرن، به ویژه از ماهیت به هم وابسته «سیاست جهانی» است. بدین طریق، بحث از شرایطی که تحت آن اکنون ما می‌توانیم ادعاهای پیرامون امنیت را فهم و درک کنیم، بتدریج از شرح‌های رقیب پیرامون رویدادها و خط سیرهای معاصر و سناریوهای مربوط به خطرات متصوره در بعضی بخش‌های جهان فراتر می‌رود و به مصیبت‌ها و فاجعه‌های جهانی و تراژدی انسان‌های فراموش شده و گرسنه، که بر اساس نظر عده‌ای، فقر، مریضی و در حاشیه قرارگیری آنها را باید یک حالت اضطراری اعلام کرد، نزدیک می‌شود. این شرایط، از تحلیل گفتمان‌های مربوط به نخبگان خاص و حول رژیم‌های تکنولوژیکی خاص نظیر زبان غیر منطقی منطبق به کار گرفته شده برای استقرار سلاح‌های هسته‌ای نیز فاصله می‌گیرند. ممکن است شرایطی که تحت آن اکنون قادر می‌شویم درباره امنیت صحبت کنیم تا حد زیادی با عطف به تجربیات جنگ سرد، ضعف‌های نهادینه شده نخبگان امنیت ملی و بت‌واره‌سازی بازدارندگی هسته‌ای و نظیر آن قابل فهم و درک باشند. اما مسلماً با محدودیت توانایی ما برای اندیشه پیرامون امنیت و ایمن بودن نیز ارتباط دارند. بدون شک، کنار آمدن با آن موقعیت‌ها و تکنولوژی‌هایی که به راحتی می‌توانند به‌عنوان موضوعات

<sup>۱</sup> referent object of security

امنیت، به شکلی که متعارفاً در ک گردیده، مقوله‌بندی شوند مشکل است. «تقاضاهایی که برای شرح‌های گسترده‌تر از امنیت به عمل می‌آیند، حامل خطر ایجاد اضافه بار معرفت‌شناختی<sup>۱</sup> هستند». با این وجود، ادعاهای پیرامون امنیت موضوعی جدی هستند و آنها را نمی‌توان از ادعاهای اساسی‌تر در خصوص اینکه «اما فکر می‌کنیم کی هستیم» و «چگونه باید با هم کار کنیم»، جدا کرد.

## موضوعات امنیت

ادعاهایی که شرح‌های غالب از امنیت به عمل می‌آورند، از بعضی جهات، صریح و غیر جدال‌برانگیز هستند. اما، روایتهای کلی تاریخی قرن بیستم و استقرار نیروهای مخرب، که بخش مشهودی از ساختارهای معاصر زندگی روزمره را تشکیل می‌دهند، روشن‌ترین نزدیک‌بینی‌ها را در حاله‌ای از تردید و ابهام قرار می‌دهند. علی‌رغم وسوسه برای مبالغه در خصوص خطرات پیش روی یک عصر، وسوسه‌ای که خیلی با وسوسه برای مبالغه در پیشرفت‌ها، دستاوردها و برتری‌های آن عصر بی‌ارتباط نیست، این استدلال که ما در زمانه خطرناک خاصی قرار داریم چندان مبالغه‌آمیز نیست و حامل مقبولیت قابل ملاحظه‌ای است. با این حال، بسیاری از خطرات مورد توجه شرح‌های غالب از امنیت، خطرات کاملاً جدیدی نیستند. موضوع کلیدی در اینجا به بعضی قضایای منطقی معیوب پیرامون وضعیت انسانی یا بعضی نقیصه‌ها و خطاهای ذاتی در ماهیت انسان مربوط نمی‌شود. همچنین، موضوع اصلی در اینجا به معمای امنیتی فرضی، که گفته می‌شود معمولاً ناشی از شرایط رقابت بین بازیگران کم و بیش مساوی، هستی‌شناسی بنیادی لیبرالسم مدرن در جامعه مبدل «وضعیت طبیعی» یا حکایت مبهم شکارچیان گوزن است، مربوط نمی‌شود. بلکه، این موضوع به تناقضها و ناسازه‌هایی مربوط می‌شود که در ادعاهای تاریخی دولت مدرن متجلی می‌شوند. ادعاهای پیرامون «معمای امنیتی» معمولاً از انگاره‌های پیرامون تعین‌ها یا نطعیت‌های تاریخی و ضرورت‌های ساختاری، که دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بهره می‌گیرند. اما، گفتمان‌های امنیتی مدرن، به عنوان تجلی‌های ادعاهای دولت مدرن، متکی بر گزاره‌های سیاسی و تاریخی هستند. رجوع به ضرورتی که ادعاهای پیرامون امنیت به راحتی به آن اشاره می‌کنند، صرفاً پراکتیک‌های تاریخی‌ای که گزاره‌های سیاسی از طریق آنها شکل می‌گیرند را مبهم می‌سازد.

<sup>۱</sup>. epistemological overload

حتی در منبع کلاسیک خرد مدرن درباره امنیت، یعنی مشروعیت بخشی پارادایمی اقتدار حاکمیتی دولت مدرن توسط توماس هابز در «لویاتان»، به وضوح به این موضوع اذعان می شود که دولت احتمالاً یک منبع عمده ناامنی و همچنین تنها منبع نظمی است که می تواند زندگی ایمنی را برای افراد کم و بیش مساوی - چنانچه اساساً امکان پذیر باشد - ایجاد کند. صرف نظر از الهاماتی که می توان از فصول دوم و سیزدهم آن اثر برای تلقی سیستم کشوری به عنوان شکلی از آنارشی استنتاج کرد، فصول بعدی این کتاب در خصوص شکل دهی قدرت دارای حاکمیت بر اساس قانون و گذار از «وضعیت طبیعی» به «ضرورت سیاسی» (یعنی پیش شرط های «آزادی»)، برای شیوه ای که در آن شرح های مدرن از امنیت توجیه و اثبات می شوند از اهمیت اساسی برخوردار است. در استدلال هابز، عملکرد حاکم هر چه باشد باز به بدی و خطرناکی وضعیت رقابت بی افسار - که هابز آن را به عنوان وضعیت طبیعی زیست انسانی به تجسم می کشد - نیست. عده ای دیگر، به تبع از نمونه پارادایمی جان لاک، عمیقاً نسبت به این استدلال بدبین بوده اند و بخش مهمی از مناظره کنونی پیرامون امنیت همچنان حول این محور در جریان است. از نظر عده ای دیگر، دولت های قوی هنوز برای، به عنوان مثال، تضمین حقوق اولیه بشر لازم و ضروری هستند. از نظر اینها، دولت دقیقاً آن شرط مادی اساسی ای است که تحت آن انگاره حقوق بشر قابل تصور و تأمل می شود (حالا بگذریم از اینکه یک آرزوی دست یافتنی بشود). از نظر عده ای دیگر، دولت های قدرتمند گرایشی ناخوشایند و وحشتناک برای پایمال کردن حقوق اولیه بشر دارند.

هر قدر مناظره های کنونی پیرامون امنیت از حرکت در این مسیر قدیمی و مستعمل اجتناب می کنند، گرایش پیدا می کنند به سوی بیان استدلال های مختلف و متعاقد درباره اینکه چگونه دیگر گونی های تاریخی شرایطی را که تحت آن شرط بندی بر سر محق بودن هابز عقلانی می شود را متحول ساخته اند یا ناساخته اند.

دولت ها، یا بعضی از دولت ها، معمولاً خطرناک بوده اند. از نظر عده ای، دولت ها، صرف نظر از قابلیت و توانایی هایی که زمانی داشته اند، دیگر به عنوان یک مکان نابل قبول که در آن امنیت برقرار باشد عمل نمی کنند و احتمالاً بیش از گذشته زیست و هستی ما را متزلزل می کنند و در معرض مخاطره قرار می دهند. به هر صورت، این استدلال های دوگانه شرحی مجاب کننده از نیاز به اندیشه پیرامون امنیت به طرقتی اساساً متفاوت را ارائه می دهند. اما مجاب کنندگی این استدلال ها، چندان نشان نمی دهد که چگونه می توان با شرایطی که تحت آن آمیخته ایم بین «تقاضا برای امنیت» و «وجود و مشروعیت دولت های مدرن» پیوندی برقرار کنیم، کنار بیاییم. این، به طور کلی،

شکلی از زندگی سیاسی بیان شده که این را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد که معنای احتمالی امنیت یا ناامنی (عدم امنیت) را در ذهن مجسم کنیم. از این لحاظ، هابز همچنان یک چهره مهم باقی می‌ماند، اما مسلماً نه به خاطر بینشهای فرضی وی در خصوص وضعیت دائمی ناامنی بشری. هابز، نظیر نام کسانی که از میان نظریه پردازان روابط بین‌الملل اهمیتی محوری پیدا کرده‌اند، تقریباً به طور کامل ذهن خود را متوجه ساخت جوامع خاص می‌کند. به میزانی که چنین شخصیت‌ها و چهره‌هایی برای اندیشه معاصر ما پیرامون امنیت تناسب می‌یابند، ضروری است که روی یافته‌ها و آموزه‌های آنها در رابطه با دولت‌های خاص متمرکز شد.

به طور فزاینده‌ای آشکار شده است که شرایط اصلی‌ای که تحت آن قادر می‌شویم مفهوم امنیت را مورد بازاندیشی قرار دهیم دربرگیرنده اشتقاق فهم غالب ما از امنیت و، شاید مهم‌تر از آن، فهم غالب ما از معنی و پیامدهای صورت‌بندی و مفصل‌بندی یک فهم بدیل برای این فهم غالب از امنیت و فهم پیشینی از معنایی که ما از «سیاست» در ذهن داریم، است. دشواری‌های تحلیل معنی امنیت و یافتن طرقتی برای باز تفسیر یا باز ساخت این معنی، چندان ناشی از نادرستی و ابهام‌های زبانزد معنی فوق و پذیرا بودن آن در مقابل سوء استفاده‌های پروپگاندیستی نیست، بلکه بیشتر ناشی از استخراج و اشتقاق این معنی از یک شرح پیشینی از موضوع یا مرجع امنیت است (منظور از موضوع یا مرجع امنیت این است که امنیت «چه کسی» یا «چه چیزی»؟). به طور خلاصه، بحث اصلی امنیت همان موضوع یا مرجع امنیت است و فهم اساسی ما از موضوع یا مرجع امنیت، برای اینکه بتواند چیستی و جایگاه سیاست را تعریف کند، دقیقاً روی ادعاهای دولت مدرن دارای حاکمیت مستقل متمرکز می‌شود. به هر طریق، در استدلال همزادی که بر مناظره‌های کنونی پیرامون امنیت - یعنی پیرامون دولت به عنوان یک منبع و راه‌حل برای ناامنی‌های فراگیر زندگی سیاسی و مناسبت یا عدم مناسبت دولت به عنوان راه‌حل و منبع امنیت - سایه افکنده‌اند، در داخل یک شرح دوت‌گرا از وجود «عینیتی» که باید امنیت آن حفظ شود قابل فهم می‌شوند.

امنیت را نمی‌توان بدون توجه به این شرح اساسی و بنیادی از «سیاست» که شرح‌های غالب از امنیت را چنین به نظر موجه و پذیرفتنی کرده است، مورد فهم، مفهومی‌سازی و یا بازسازی قرار دارد. هر چند واقعیت دارد که ثبات نظری‌ای که گفتمان‌های امنیتی مدرن از طریق رجوع به سنت و ضرورت‌های واقع‌گرایی سیاسی در پی آن بوده‌اند به سختی می‌تواند در مقابل حتی اندکی ژرف‌نگری انتقادی مقاومت کند، لیکن چنین گفتمان‌هایی به طور موفقیت‌آمیزی روی بعضی از محدودیت‌های مهم اندیشه سیاسی مدرن متمرکز می‌شوند و آنها را تشریح می‌کنند. در نتیجه، تلاش برای بازاندیشی معنای امنیت ضرورتاً باید در برگیرنده تلاش‌های گوناگونی برای بازاندیشی



ماهیت و جایگاه «سیاست» - نه صرفاً آنچه معمولاً به عنوان «روابط بین الملل» چارچوب می‌یابد - باشد. من معتقدم که این امر، خود، مستلزم میزان قابل توجهی بدبینی و شک نسبت به اصول مدرن «استقلال» و «عینیت» بازیگر مستقل و دارای حاکمیت است. (بدین خاطر است که حداقل بعضی از عناصر به اصطلاح چرخش انتقادی در نظریه اجتماعی و سیاسی معاصر، برای این فرایند بازاندیشی از تناسب محوری برخوردارند). به علاوه، ضروری است که فرایند بازاندیشی امنیت به طور ویژه به سؤالاتی در خصوص اینکه «امنیت چه کسی و تحت چه شرایطی» پاسخ دهد (بدین خاطر است که مناظره‌های پیچیده پیرامون هویت سیاسی، که تأثیر زیادی بر ادبیات فمینیسم و پسا استعمارگرایی داشته‌اند، را نمی‌توان در این زمینه نادیده گرفت). در نتیجه، پرسش‌های پیرامون امنیت باید با پراکتیک‌هایی که ظاهراً انتزاعی هستند و قدرت‌های ملموس آنها از تجرید ظاهریشان ناشی می‌شود، مقابله کنند (بدین خاطر است که شرح‌های انتقادی اخیر از گفتمان و «سیاست بازنمایی»<sup>۱</sup> اهمیت سیار زیادی در حوزه‌هایی که هنوز بر نظریه‌های دوانگار خام زبان، فرهنگ و ایدئولوژی تأکید می‌کنند، یافته است).

در تمام این بسترها، ادعاها و پراکتیک‌های هویت سیاسی و اقتدار مشروع که به وسیله مرزبندی‌ها و تمایزهای حاکمیت دولت تجلی می‌یابند، باید به طور ویژه‌ای جدی انگاشته شوند. ادعاهای حاکمیت دولت، آن‌طور که شرح‌های غالب از امنیت تأکید می‌کنند، بیانگر یک واقعیت ساده زندگی نیستند و به نظر می‌رسد که بسیاری از کسانی که خواستار یک شرح بدیل از امنیت هستند باور دارند که نمی‌توان آنها را به نام «بشریت مشترک»<sup>۲</sup> تلقی کرد.

آنها یک فصل بندی و صورت بندی تاریخی خاص روابط «خرد» / «غیره» و جهان گستری / محل گستری هستند که نهایتاً منکی بر توانایی و قابلیت ترسیم و متمایز ساختن یک مرز سرزمینی یا فضایی بین یک سیاست تاریخی در داخل و یک «ناسیاست صرفاً تصادفی» در خارج از دولت مدرن است. بدون شک، تحلیل گران زیادی وجود دارند که بر بی‌ربطی و حتی عقیم بودن پرسش‌هایی که در یک چنین شکل نظری مصمم و راسخی طرح می‌شوند، تأکید می‌کنند. این تأکید یا ناشی از رجوع به واقعیت‌های ظاهراً خشک، مثل جایگاه ذاتی خشونت در میان ویژگی‌های تعریف کننده وضعیت بشری یا سابقه تاریخی حزن‌انگیز جنگ میان دسته جات انسانی

<sup>۱</sup>. representation

<sup>۲</sup>. common humanity

است یا ناشی از رجوع به یافته‌ها و دستاوردهای سنن دانشگاهی که در شناخت الگوی پایدار خشونت و جنگ و رویه‌های متدولوژیکی دقیق، به خود مباحثات می‌کنند.

در هر صورت، غلبه این نظریه‌ها در نهادهای رشته خاص مطالعات امنیتی مدرن، یکی از شرایطی است که نیزمند تحلیل انتقادی است. با این وجود، سه دلیل کلی برای ضرورت عدم تعجیل در رها کردن برداشت غالب از امنیت وجود دارد؛ این دلایل همچنین به ما خاطر نشان می‌سازند که درباره بعضی شرح‌ها از معانی امنیت و همچنین پیامدهای بسط و توسعه شرح‌های بدیل از امنیت احتیاط و باریک‌بینی به خرج دهیم.

اول، پیشرفت‌های مهمی در بررسی پیامدهای عظیم گذار از فرضیه‌های «اجتناب‌ناپذیر بودن منازعه» به «امکان همکاری»، با توجه به منطقی به اصطلاح «معنای امنیت»، به عمل آمده است. این انتقال کلی در چارچوب یک تغییر یا گذار پیشینی در سیاست اروپایی اوایل مدرن، یعنی «گذار از احساسات به منافع» قابل فهم است. در آن زمان، به تدریج گذری از ایده خطرناک بودن سرمایه‌داری و فردگرایی از نظر اخلاقی و هستی‌گرایانه به تصدین منافع عمومی نفع شخصی (ثروت ملل و جادوی بازار) رخ داد.

در بسترها و شرایط حاضر، این گذار عبارت از انتقال و گذار از امنیت ملی به امنیت مشترک است. پیامدهای این انتقال یا گذار عبارتند از تعهد به کنترل تسلیحات، غلبه گرایش‌های دفاع غیر تحریک‌آمیز و ایجاد ظرفیتهای اعتمادسازی میان نخبگان و بازدارندگی از پایین میان جوامع وسیع‌تر.

نشانه انتقال و گذار از منفعت شخصی به منفعت عمومی، تعهد به وابستگی متقابل و فهم شکل وسیع‌تری از جامعه سیاسی است. البته، مشکلی که در اینجا بروز می‌کند این است که معنی و پیامدهای توسل به شکل وسیع‌تری از جامعه سیاسی<sup>۱</sup> بدین طریق به هیچ وجه روشن نیست.

دوم، نظریه‌های واقع‌گرایی سیاسی، که هنوز در مباحث پیرامون امنیت طنین می‌اندازند، به ما خاطر نشان می‌سازند که شرح‌هایی که از دگرگونی‌های تاریخی فریب‌الوقوع ارائه می‌شوند تا حدی ببالغه‌آمیز هستند و ادعاهایی که پیرامون گفتمان‌های امنیتی بدیل به عمل می‌آیند تا حدی، هر چند به طور نهانی، متعهد به همان پراکتیک‌ها و اعمالی هستند که فرض می‌شود متروک و منسوخ شده‌اند. تلاش‌هایی که در جهت صورت‌بندی ر بسط شرح‌های بدیل استادانه از امنیت

به عمل می آیند، به ویژه زمانی که در ارتباط با مجموعه ادعاهایی چارچوب می یابند که حول مفهوم صلح پدیدار شده اند، پذیرای یک مجموعه مشهور از گزینشها و تخصیص ها بوده اند. سوم، نظریه های امنیت ملی را می توان به عنوان نشانه های یک عهد هنجاری (تجویزی) هژمونیک به «طریقی که جهان باید باشد» تفسیر کرد. نظریه های امنیت ملی را به نحو درست تری می توان، شبیه نظریه روابط بین الملل، به عنوان نشانه های اعمال و پراکتیک های مشروعیت بخش دولت های مدرن تفسیر کرد تا شرح ها و تبیینهای تجربی از اعمال و پراکتیک های چنین دولت هایی. گفتمان های امنیت ملی، همانند ادعاهای دکترینی یا آموزه ای واقع گرایی سیاسی، به وضوح هنجاری، تجویزی یا ابده آلیست هستند، زیرا، آنها دولت مستقل دارای حاکمیت را به عنوان یک هنجار ابده آلی ترسیم می کنند که در مقابل آن آناارشی بین المللی قرار دارد (که نفی می شود).

گفتمان های امنیتی مدرن اساساً به عنوان سایتها یا مکانهای تخطی از حد<sup>۱</sup> و مکانهایی که در آنها خشونت و دانش می توانند به طور مشروعی به هم ملحق شوند عمل می کنند، و سپس تخطی از این هنجار در سرحد اثبات مداوم این هنجار در داخل آن محدوده عمل می کند. تمام این سه خط تحلیلی، نهایتاً ما را به ادعاهای محوری بیان شده از طریق اصل حاکمیت دولت بر می گردانند. بحث امنیت، که با ناپدید برتری مطلق ادعاهای شهروندی بر تمام دیگر ادعاهای مربوط به هویت و وفاداری یا تبعیت سیاسی شروع می شود، می تواند به تأمل درباره همکاری فزاینده بین گروههایی از شهروندان - یعنی دولت ها - پردازد نه امکان هرگونه مرجع (موضوع) دیگر. ادعاهای پیرامون امنیت مشترک، امنیت دسته جمعی یا امنیت جهانی صرفاً به دادن پاسخ مبهم به یک تناقض (ناسازه) که در قلب سیاست مدرن وجود دارد و یا طفره رفتن از آن منجر می شوند. ما بعد از اینکه «انسان بودن» خود را فدای خیر بزرگ تر شهروندی کردیم، فقط می توانیم انسان شویم و نه هیچ چیز دیگر.

شرح های مدرن از امنیت دقیقاً پیرامون عینیت، انقیاد و شرایطی که تحت آن ما به عنوان مرجع های (موضوعات) تحت انقیاد ساخت یافته ایم، هستند. آنها به ما می گویند که ما باید چگونه باشیم و سپس به ما می گویند چگونه باید بدین شکل باقی بمانیم. عده زیادی همچنان معتقدند که این بهترین راه حل برای تمام تناقض ها (ناسازه ها) در یک جهان آنارشیک است. اینها می توانند تلاش کنند تا قوانین عینیت مدرن را به طریقی سازنده تر از شیوه های تفسیر کنند. اما عده ای

معتقدند که مادر واقع آن چیری نیستیم که گفتمان‌های امنیتی مدرن به ما می‌گویند باید باشیم و شرایطی که تحت آن دولت مدرن می‌تواند عینیت‌پذیری / انقیاد تبعان یا شهروندان را تضمین کند به وضوح در حال از بین رفتن هستند.

## باز و باز

بر اساس ادعاهای رسمی حاکمیت دولت، روابط بین‌الملل نمی‌تواند به یک «تحلیل از سیاست جهانی» تبدیل شود و هیچ‌یک یا آلترناتیوی برای امنیت ملی غیر از آنارشی و امپراتوری وجود نخواهد داشت. امنیت ملی فقط می‌تواند با عطف به پیوستاری که ناسازه‌های رفتار منفعت شخصی را در یک نظام رقابتی متشکل از واحدهای مساری متجلی می‌سازد، چارچوب یابد؛ البته این پیوستار ممکن است به واسطه میزانی که شرایط برابری می‌تواند در عمل متحقق شود و بنابراین در جای که نظام کشوری به وسیله هژمونی‌ها ساخت می‌یابد با به منطبق امپراتوری نزدیک می‌شود، تحریف شود.

در نتیجه، حتی اگر پذیرفته شود که اکنون همه ما مشارکت کنندگانی در ساختارهای جهانی مشترک شده‌ایم، همه ما به طور فزاینده‌ای در مقابل فرایندهای جهانی آسیب‌پذیر شده‌ایم و اکثر فعالیت‌های محلی ما نه فقط به وسیله دولت‌های خاصی، بلکه به وسیله نیروهای جهانی ساخت می‌یابند. معنا و دلالت‌های چنین پذیرشی برای شیوه‌هایی که ما خود را به طور سیاسی سازمان می‌دهیم به هیچ وجه روشن نیست. دولت یک مقوله و شیوه سازمان‌یابی سیاسی بطریقی متفاوت با جهان، کره زمین یا بشریت است. امنیت دولت‌ها (امنیت ملی) چیزی است که از لحاظ سیاسی به طریقی می‌توانیم آن را درک کنیم که در حال حاضر امنیت جهانی، امنیت مشترک یا دسته‌جمعی را نمی‌توان بدان طریق درک کرد.

در هر صورت، سابقه کنونی خشونت در سطح وسیع نشان می‌دهد که آرزو برای ترتیبات سیاسی دیگری که منافع عمومی بشری را بر منافع خاص دولت‌ها اولویت ببخشد، آرزویی خام است. اگر صلح می‌خواهید باید برای جنگ مهیا باشید.

امنیت دولت‌ها بر فهم ما از شمول معنای امنیت و موضوع (مرجع) امنیت سایه افکنده است؛ این فقط بدان خاطر نیست که تنازع بین دولت‌ها اجتناب‌ناپذیر است، بلکه بدان علت است که دیگر شکل‌های جامعه سیاسی تقریباً غیر قابل تصور و غیر قابل تأمل شده‌اند. ادعاهای دولت‌ها در خصوص انحصار اقتدار مشروع در یک قلمرو و سرزمین خاص، موفق شده، دیگر تجلیات هویت سیاسی و دیگر پاسخ‌ها به سؤالات مربوط به هویت را به حاشیه براند و حتی ریشه کن کند.

این موفقیت به آسانی به دست نیامده است. بیشتر تاریخ پانصد ساله گذشته را می‌توان به عنوان تاریخ انرژی و خشونت لازم برای تضمین احترام به دعاهای انحصار طلبانه دولت‌ها و پذیرش آن مورد نظر قرار داد. دولت‌ها، چه از طریق رجوع به ملت، پرچم یا منافع ملی، همچنان به استفاده از منابع عظیم به طور روزمره برای تضمین این انحصار ادامه می‌دهند.

فهم‌های غاب از معنای سیاست و از آن رو از آنچه امنیت باید معنی دهد، دقیقاً ناشی از این هستند که ادعاهای دولت در خصوص انحصار اقتدار مشروع امکان رجوع به «بشریت» به طور کلی و سیاست جهانی و یا امنیت جهانی را به صورت معنادار به چالش می‌طلبند. از این رو، صحبت کردن از امنیت به معنای وارد شدن در یک گفت‌وگو تکراری و تأیید مکرر خطراتی است که اقتدار دولت دارای حاکمیت را، که دقیقاً به عنوان یک راه‌حل برای دفع آن خطرات ساخت یافته، مشروعیت می‌بخشند. اما، حائز اهمیت است که بخاطر آوریم این گفت‌وگو تأییدهای خطرناک، در جامعه‌ای مبدل، تبدیل به یک گفت‌وگو عینیت‌های دفع شده می‌شود. گفت‌وگوهای امنیتی مدرن ضمن حفظ بازگشت به همان تأییدهای قبلی در خصوص خطرات، امکان پذیرش حضور و وجود عینیت‌های دیگر، مثل طبقه، نژاد، جنسیت، بشریت، قومیت، منطقه، جهانی و غیره را منع می‌کنند.

انتقادهای از ماهیت جنسیتی و نژاد محوری گفت‌وگوهای امنیتی مدرن دارای اهمیت هستند، اما نه بدین علت که می‌توان به هویت‌های دیگر اشاره کرد، بلکه بدین علت که اشکال سیاست مدرنی که از طریق گفت‌وگوهای امنیتی معاصر تجلی می‌یابند همه هویت‌ها غیر از یک هویت نسبتاً انتزاعی را نفی می‌کنند. در واقع، انتظار می‌رود که تنازعات میان همه هویت‌های دیگر در ارتباط با این هویت، جایگاه درست خود را بیابند. حاکمیت دولت‌ها معنای صلح و مکان برقراری و استقرار آن را تعریف و معین می‌کند: جامعه واحد در داخل کشورهای مستقل. در نتیجه، حاکمیت دولت‌ها، جایی که صلح را امنیت نمی‌تواند برای مدت‌های طولانی دوام داشته باشند را نیز تعریف می‌کند: خارج از مرزهای دولت‌ها.

حاکمیت دولت‌ها مدعی است که فقط از طریق دولت می‌توان تمام تضادها و تناقضها میان جهانی / محلی، فضا / زمان و آنها / ما را به یک روش سیاسی قابل قبول حل کرد. بر این اساس، ادعاهای پیرامون سیاست جهانی، نظم جهانی، امنیت جهانی و نظایر آن نمی‌توانند طریقی مناسب و معتبر برای پاسخ به ادعاهای مقابل در خصوص نیاز به استقلال، آزادی، هویت ملی و به طور کلی تنوع ارائه دهند. گفته می‌شود که چنین ادعاهایی یا باید لباس مبدل یک آرزوی خطرناک برای

اقتدار سلسله‌مراتبی و امپراتوری ببوشند و یا اینکه قبول کنیم که ادعاهای جهان‌شمول دربارهٔ بشریت و جهان، تجلی سیاسی کارآمدی ندارند.

وقتی این گفتمان با این منطق چفت و بست شد و به صورت دیسیپلین‌ها و کلیشه‌هایی درآمد که ساختارهای بسیار قدرتمند خشونت که جهان تاکنون به خود ندیده آنها را تقدیس کرد، آن‌گاه دو انتخاب بیشتر پیش روی ما باقی نمی‌ماند: یک انتخاب این است که منطق فوق را تا سرحد افراطش سوق دهیم. اگر جهان در واقع به صورت یک سری تقسیمات دقیق بین شمول و عدم شمول، جامعه و آنارشی و تمدن و بربریت سازمان‌یافته، پس عبارت برای حفظ صلح مهبای جنگ باشد اصلی درست و قابل فهم است. رشته‌هایی نظیر مطالعات اسنراتژیک و کدهای فرهنگی عصر جنگ سرد این منطق را به سرحد افراطی خود سوق دادند، به طوری که خام‌ترین جزم‌اندیشی‌ها توانستند خود را با جامعه مبدل سیاست‌گذاری‌های واقع‌گرایانه و مسئولانه متظاهر سازند. البته، نتیجه منطقی این انتخاب این است که وقتی جهان خارج دیگر به شکل کاملاً متفاوت با داخل مورد نظر قرار نمی‌گیرد، باید با آن اساساً مثل داخل رفتار کرد. انتخاب دیگر عبارت از رها کردن این منطق به منظور امکان‌پذیر ساختن تطابق همکاری، کنترل تسلیحات و غیره است. مشروعیت دولت اساساً غیر قابل چالش باقی می‌ماند، اما فهم ما از معنای آن دیگر به وسیله شرح‌های هابزی‌گونه از آنارشی و معمای امنیت شکل نمی‌گیرد. این انتخابی است که به هدایت‌گر بسیاری از سناریوهای خوش‌بینانه‌تر گفتمان امنیتی معاصر تبدیل شده است. اما شک و بدبینی نسبت به شرایط امکان‌پذیری این خوش‌بینی و رجوع به یک منطق آنارشی در لحظه پایانی باعث شده که این انتخاب در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد.

وقتی این شناخت را پیدا کردیم که چه کسی هستیم، چون جابگاه‌مان را در جهان به عنوان شهروندان «دولت - ملت»‌ها می‌شناسیم، ادعاهای پیرامون امنیت بین دو قطب به نام «واقع‌گرایی سیاسی» و «آرمان‌گرایی سیاسی» در نوسان در می‌آیند. واقع‌گرایی در این مفرد منطقی است که حدود سیاست مدرن را تأیید و اثبات می‌کند. آرمان‌گرایی یک کد پیشینی است که جامعه اخلاقی در داخل دولت (کشور) را آرمانی می‌کند. این نوسان، گفتمانی با ندرت عظیم ایجاد می‌کند.

این گفتمان هم منشأ امیدهای دائمی است و هم منشأ تراژدی‌های همیشگی. گفتمان فوق، شرحی از ضرورت سیاسی را مشروعیت می‌بخشد که بربریت نامتساها را موجه می‌کند. در واقع، در این شرح بربریت نامتساها نمی‌تواند از منعالی‌ترین آرمانها و آمال سیاست مدرن مجزا شود.

واقع‌گرایی سیاسی هم به عنوان یک سبک انتقاد سیاسی عمل می‌کند و هم به عنوان یک سبک اندیشه هنجاری با تجویزی.

## موضوعات (مرجع‌های) در حال تحول

از این منظر، تلاش‌هایی که در جهت بازاندیشی انگاره امنیت از طریق فرایند گسترش شمول معنای آن صورت می‌گیرد، مشکلات مهمی را ایجاد می‌کنند. عده‌ای بیم دارند که وقتی شمول معنایی این مفهوم شروع به گسترش بکند و شرح‌های جدیدی از معنای امنیت و موضوعانی (مرجع‌هایی) که امنیت بدانها رجوع می‌کند را احاطه بکند، آن‌گاه این مفهوم نهی از معنا و مصداق خاصی می‌شود می‌توان استدلال کرد که شرح‌های قدیمی و غالب حداقل به ما اجازه می‌دهند که به تهدیدات معین (قابل شناخت)، خطرات محسوس و نمایان و نهادها و افرادی که کارهایی را انجام می‌دهند رجوع کنیم. می‌توان گفت که امنیت «وظیفه انحصاری» وزارت دفاع ملی یا شاید وزارت کشور و نیروی پلیس یا وزارت دارایی، یا وزارت بهداشت، یا محیط زیست یا حتی فرهنگ یا چند وزارتخانه دیگر است.

البته، مشکل اصلی عبارت از عدم قطعیت چیزهای معین است. زیرا، در نهایت هیچ‌گاه امکان‌پذیر شده که امنیت را با کردارها یا پراکتیک‌های محسوس و نهادهایی به دقت مشخص و معین کرد. مقصود کلی مفاهیم امنیت، که با ادعاهای حاکمیت دولت پیوند دارند، این است که آنها باید هر چیزی را در داخل کشور در بر بگیرند و اگر چنین نیست باید مجدداً گسترش یابند. بنابراین در این بستر، مشکل اصلی واقعاً گسترش این مفهوم بدین صورت نیست؛ مشکلات صرفاً ناشی از نوع گسترش و بسطی است که در نظر گرفته می‌شود.

همچنین، عده‌ای بیم دارند که تلاش‌هایی که در جهت گسترش (بسط) انگاره امنیت به عمل می‌آیند صرفاً به گسترش رفتارهایی منجر شوند که مستحق دفاع ملی پنداشته می‌شوند. این بیم اصولاً ناشی از اندیشه‌ها و سیاست‌های دموکراتیک است. سیاست‌های دموکراتیک متکی بر دفع حالت‌های اضطراری از روزه‌های جامعه مدنی هستند. نگرانی‌هایی که در اینجا درباره گسترش کردارها یا پراکتیک‌های سیاست‌گذاری امنیتی به دیگر حوزه‌های زندگی سیاسی وجود دارد ممکن است از این لحاظ بجا باشند، اما نباید این را فراموش کرد و یانادیده گرفتن که امروزه پراکتیک‌های امنیتی، بخشی از حوزه‌های وسیع‌تر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستند. در اینجا باز مشکل اصلی بر می‌گردد به نوع گسترش و بسطی که در نظر گرفته می‌شود.

به علاوه، عده‌ای ضروری می‌دانند که تلاش‌هایی که در جهت گستردن فهم ما از معنا و شمول امنیت در جهتی متفاوت با پتانسیل‌های گسترده ادعاهای پیرامون امنیت در داخل به عمل می‌آیند، نفی شوند. این تلاش‌ها در جهت تأیید نیاز به حرکت از جزء به کل، از یک سرزمین خاص به کره زمین و از شهروندان دولت‌ها به شهروندان جهان به عمل می‌آیند، مبنای احساس نیاز به گسترش و بسط «بدین طریق»، این نتیجه‌گیری است که دولت‌ها و نظام کشوری دچار مشکل شده‌اند. لیکن، نتیجه‌گیری فوق مبتنی بر این مفروضه غلط است که ناامنی‌های مدرن ناشی از یک نظام چندپارگی<sup>۱</sup> سیاسی است. اینها چنین روایت می‌کنند که «چون دولت‌های زیادی وجود دارند و به علت اینکه این دولت‌ها اکثر اوقات در روابط تنازع‌آمیز با هم هستند، پس ضروری است که ما از یک حالت چند پارگی به سوی یک حالت همگرایی بیشتر حرکت کنیم. به عبارت دیگر، لازم است مفهوم امنیت را به امنیت همکاری‌آمیز، مشترک یا جهانی بسط داد.

اما، دولت و نظام کشوری، حداقل در وهله اول، تجلی گر بک اصل چند پارگی نیستند. در واقع، بعضی استدلال کاملاً عکسی به عمل می‌آورند: اینها معتقدند که چند پارگی سیستم دولت‌ها بستگی به وجود پیشینی میزانی از وحدت شالودین دارد، چه این وحدت بنیادی ناشی از فرهنگ اروپایی مدرن باشد که دولت‌ها خود را بر اساس اصل مدرن حاکمیت سازمان می‌دهند یا از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری که رفتار ژئوپلیتیکی تمام دولت‌ها را چارچوب می‌بخشد.

اما، به نظر من این دیدگاه، موفقیت تاریخی دولت‌های مدرن و اصل / پراکتیک / نهاد حاکمیت دولتی را در ایجاد رابطه‌ای خاص بین ادعاهای معطوف به جهان‌شمولی و ادعاهای معطوف به تنوع و کثرت را اشتباه تفسیر می‌کند. در واقع، این رابطه خاص بین این ادعاهای متضاد است که اکنون دچار مشکل شده است و روشن نیست که ما بتوانیم، با امید به حذف یک دسته از این ادعاها به نفع دیگری، با پیامدهای فریپاشی آن مقابله کنیم. در واقع، اتومیل فراضه وقع‌گرایی سیاسی به واسطه تأکیدش بر پوچی و نامعقولی این «حرکت» است که هنوز می‌تواند روی جاده باقی بماند و حتی بعضی از پتانسیل‌های انتقادی خود را در بعضی جاها زنده نگه دارد.

دولت مدرن تجلی خواست مدرن برای حل تمام تضادها و ناسازه‌های بین جهان‌شمولی و جزءشمولی (یا تنوع) از طریق دولت سرزمینی مستقل فردی و دارای حاکمیت است. بخش بالایی این راه‌حل، به عنوان امکان سازگار ساختن عینیت مستقل ما به عنوان افراد با بعضی شرح‌های جهان‌شمول ساز از بشریت به طور کلی، در داخل تجلی می‌یابد. طرف زیرین این راه‌حل در

<sup>۱</sup>. fragmentation



خارج تجلی می‌یابد: تمام امیدهای بزرگ ما برای وحدت در کثرت و برای بشریت از طریق شهروندی بستگی به ترسیم بالقوه خشونت‌آمیز مرز بین داخل و خارج دارد که در واقع اولین عنصر میسر ساز این راه‌حل است.

ز این رو، هرگونه تلاش برای گسترش یا تعریض فهم ما از امنیت از طریق نادیده گرفتن داخل و خارج، یا یکی تصور کردن این دو، یا جابجا کردن این دو، و یا از طریق گسترش «طرف بالایی» جامعه دولت‌گرا<sup>۱</sup> به جهان منازعه و برخورد در خارج، اساساً گمراه‌کننده است. هرگونه تلاشی ناچاراً در نهایت به تأیید کفایت و کارآمدی راه‌حل مدرن (دولت‌های سرزمینی مستقل و دارای حاکمیت) به تمام روابط وحدت و کثرت در قلمرو دولت مدرن بر می‌گردد. آن‌گاه، تنها چیزی که باقی می‌ماند که به بحث درباره آن پردازیم این است که اصل مدرن استقلال<sup>۲</sup> تا چه حد با بعضی انواع نظم سیاسی و اجتماعی، در داخل یا خارج از دولت مدرن، سازگار و منطبق است؟ هابز هتوز به ما یادآوری می‌کند که نظریه لیبرال افراد مساوی، به آنارشی منجر می‌شود.\*



ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup>. Statist

<sup>۲</sup>. Autonomy

\* توضیح: نسخه انگلیسی این مقاله، فاقد منابع و مأخذ است.